



جایگاه مصلحت و حقیقت

در

سیاست‌گذاری امیر مؤمنان علیه السلام

مهدی پیشوایی

اخلاق سیاسی یا جایگاه اخلاق در

سیاست

از دیر زمان، این بحث مطرح بوده است که آیا اخلاق و ارزش‌های انسانی جایگاهی در سیاست دارد یا نه؟ به تعبیر دیگر آیا زمامداران هم باید در زمامداری و کشورداری مبانی اخلاقی را رعایت کنند یا این که اخلاق فقط برای مردم عادی کوچه و بازار است و سیاستمداران الزامی برای رعایت مبانی اخلاقی در صحنه سیاست

ندارند؟

در این زمینه دو مکتب و نظریه وجود دارد: ۱- مکتب ماکیاوولی ۲- مکتب و نظریه سیاستمداران طرفدار اخلاق و فضیلت. طرفداران و پیروان مکتب اول می‌گویند: «آنچه برای مرد سیاست مطرح است، قدرت است. نه شرف و فضیلت.» پیروان مکتب دوم طرفدار تعهد زمامداران به اخلاق و شرف و فضیلت هستند. اینک به ترتیب در

مورد هر دو مکتب توضیح می‌دهیم:

مکتب سیاسی ماکیاولی

در تاریخ مکتب‌های سیاسی، مکتب ماکیاولی را پرچمدار حذف ارزش‌های اخلاقی از صحنه سیاست می‌دانند. این مکتب را «نیکولودی برنادو ماکیاولی»، سیاستمدار و مورخ و فیلسوف سیاسی ایتالیا در قرن شانزدهم میلادی بنیانگذاری کرد. او معتقد بود زمامدار، نه تنها معمار کشور و دولت است، بلکه معمار اخلاق و مذهب و اقتصاد و همه چیز است. زمامدار برای نیل به قدرت و فزونی قدرت و حفظ آن مجاز است به هر عملی از زور و حیله و تزویر و غدر و قتل و ... متوسل شود و هیچ نوع عملی برای نیل به قدرت و حفظ آن برای زمامدار ممنوع نیست. به شرط آن که با مهارت و زیرکی و در صورت لزوم مجرمانه و سری انجام گردد تا نتیجه منظور را بدهد.

او می‌گفت: «اخلاق و مذهب و سایر تصورات اجتماعی، همه آلت دست زمامدار برای رسیدن به قدرت است و این‌ها را نباید در سیاست و اداره حکومت و زمامداری دخالت دهد.»^۱

هدف، وسیله را توجیه می‌کند

بعدها مارکسیست‌ها که معتقد بودند -و هستند- برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد، در

مبارزات خود، از این شیوه به صورت یک اصل استفاده کردند.

در دهه نخست قرن بیستم که لنین و سایر مخالفان دولت تزار روسیه با این دولت مبارزه می‌کردند و حزب بلشویک برای ادامه فعالیت خود، احتیاج به پول بیشتری داشت، لنین دست زدن به هر عملی را برای تهیه هزینه‌های روزافزون حزب و خرید اسلحه، مجاز می‌دانست و راهزنی‌های مسلحانه و سرقت از بانک‌ها، از کارهای عادی و روزمره گروه‌های مسلح حزبی بود. لنین نام این سرقت‌ها و راهزنی‌ها را مصادره گذاشته بود، او توصیه‌های اخلاقی برخی از رهبران مبارزه را که با این گونه اعمال مخالف بودند، نادیده گرفت و به نمایندگان خود دستور داد به این روش ادامه دهند. او به یکی از مسؤولان تشکیلاتی بلشویک‌ها صریحاً گفت: «ما نمی‌توانیم انقلاب را فدای اخلاق کنیم ولی می‌توانیم اخلاق را فدای انقلاب کنیم.»^۲

پس از پیروزی انقلاب بلشویکی، او در پاسخ انتقاداتی که در مورد خشونت و شدت عمل گاردهای سرخ و تیرباران‌های بدون محاکمه عنوان می‌شد، به صراحت گفت: «پس انقلاب یعنی چه؟ اگر ما نتوانیم دشمنان خود را به گلوله ببندیم، پس چه انقلابی





کرده‌ایم؟، موعظه‌های اخلاقی و انقلاب، با هم قابل جمع نیستند.»^۳

ماکنون نیز گروه‌های چپ و چپ‌درا که در فعالیت‌های خود از تاکتیک‌های مارکسیست‌ها پیروی می‌کنند، برای پیشبرد اهداف خویش از هرگونه عمل ناروا چشم‌پوشی نمی‌کنند. چنان‌که نمونه‌سای آن را در چند سال اخیر در ایران اسلامی، از ناحیهٔ برخی از این گروه‌ها دیدیم که از ترور افراد بی‌گناه، بمب‌گذاری در مناطق پرجمعیت و حتی اماکن مقدس، خشونت و ایجاد رعب و وحشت و ... هیچ پروا ندارند.

موج سواری در صحنهٔ سیاست

در عصر ما زیرپا گذاشتن ارزش‌های اخلاقی، در میان زمامداران جهان عمرمیت یافته و اختصاص به رهبران شرق یا غرب ندارد. امروز در فرهنگ سیاست، سوار شدن بر موج، اصطلاح جا افتاده‌ای است که مفهوم بازیگری و همراهی موقت با جریان‌های سیاسی ناخواسته و رنگ عوض کردن به مصلحت روز دارد.

ذوالفقار علی بوتو، رئیس‌جمهوری اسبق پاکستان در دوران قدرت خویش، طی مصاحبه‌ای در این زمینه گفت: «سیاست به خودی خود، یعنی، حرکت. یک سیاستمدار باید دارای حرکت باشد، باید با امواج به چپ و راست برود.

باید تضادها و تردیدها را توی دایره بریزد.

باید دائم در حال تغییر باشد، باید اوضاع را بچشد.

باید از هر طرف حمله کند، تا نقطه ضعف را به دست آورد و آن جا را بکوبد. وای به حال او اگر فوراً مفهومی اساسی را بیان کند وای به حال او اگر مشت خود را باز کند. وای به حال او اگر بر سر موضعی، سخت بایستد. وای به حال او اگر دور خود نچرخد و حریف را به زمین نزند، عدم ثبات، اولین خاصیت یک آدم باهوش و یک سیاستمدار زیرک است.»^۴

سیاست گاو مآبانه!

امروز نفع‌طلبی اگر چه به قیمت ضایع شدن حقوق دیگران باشد، شعار سیاستمداران شرق و غرب است. حدود چهار سال پیش، در م. لیبوات، سخنانی از هلموت کهل، صدر اعظم وقت آلمان نقل شد که طی آن ماهیت سیاست و سیاستمداری در عصر کنونی را با تعبیری عربیان تر تعریف کرده بود که باید آن را سیاست گاو مآبانه نامید.

وی طی دیداری از یک مزرعه در جنوب آلمان که در ۱۹۴۶ یک سال از عمر خود را به عنوان شاگرد گاوچران در آن سپری کرده بود، این‌گونه تعریف کرد: «این جا یک گاو بود که عادت داشت هر وقت غذایی برای گاوها می‌ریختند،

سیاست

طرفداران و پیروان این مکتب درست در برابر مکتب اول، طرفدار پایبندی سیاستمداران و زمامداران به اخلاق و فضیلت در سیاستمداری و کشورداری هستند. «زنون»^۸ کهن‌ترین فیلسوف این مکتب در این باره می‌گوید: «نفس آدم باید مانند دژ استوار تسخیرناپذیر باشد و روح او از هر گونه آلودگی دور باشد.» «اپیکت»، «مارک اورل»^۹ و «کنفوسیوس» از رهبران بزرگ مکتب فضیلت در سیاست بوده‌اند.

در قرن ما «ماهاتما گاندی» برجسته‌ترین رهبر این مکتب بود. اساس سیاست او بر «انضباط اخلاقی» نهاده شده بود. وی در این باره می‌گوید: «نهضت ما، تهذیب نفس است ولی بعضی‌ها می‌گویند: اخلاق ربطی بد سیاست ندارد. طهارت نفس قدم اول خدمت به بشریت است. خدمت واقعی جز این نیست.» «جواهر لعل نهرو»، شاگرد برجسته‌ی او می‌گوید: «گاندی کسی بود که با روحانی کردن سیاست، توانست به این همه پیروزی برسد.» خود نهرو می‌گوید: «قدرت واقعی در نیروی جهانی و مادی نیست. بلکه در غلبه بر تمایلات و شهوات خویش است. پروفیسور لسگی فیلسوف انگلیسی می‌گوید: «سیاست، بخشی از اخلاق

همه را به کمک پوزهاش به سمت خود می‌کشاند و بعد غذاها را تنها می‌خورد، و همین کار او باعث می‌شد تا گاوهای بغل‌دستی هرگز چیزی برای خوردن نداشته باشند. این حرکت، یک حرکت کاملاً سیاسی بود.»^۵

بلیط ورودی به تئاتر قدرت

طرفداران مکتب سیاسی ماکیاولی هر گونه دروغ و وعده‌های پوچ را به هنگام انتخابات و در راه رسیدن به قدرت مجاز می‌دانند و پس از رسیدن به قدرت، خود را پای‌بند وعده‌های خود به ملت و مردم نمی‌دانند. «تالیران»، یک سیاستمدار مشهور فرانسوی گفته بود: «در عمر سیاسی خود چهارده بار قسم خوردم و در دوران اجرایی، هیچ یک از آن‌ها را به یاد نیاوردم! و آن حرف‌ها و قسم‌ها در واقع مثل بلیط تئاتر است که برای ورود به سالن تئاتر نشان داده می‌شود. اما بین آن بلیط و آنچه در سالن به اجرا در می‌آید، هیچ ارتباطی وجود ندارد!»^۶

یکی دیگر از سیاستمداران مکتب ماکیاولی به نام «اوسکار وایلد» در تعریف روش سیاست و سیاستمداری می‌گوید: «سیاست نه علم می‌خواهد نه استعداد، رجل سیاسی فقط کافی است وقیح و پررو باشد و بس!»^۷

مکتب طرفداران اخلاق و فضیلت در



روش سیاسی رهبران الهی

اکنون ببینیم روش سیاسی پیامبران و پیشوایان الهی چگونه بوده است؟ آیا آنان در دعوت و تبلیغ آیین الهی خود و در راه انجام وظیفه الهی و مقدسی که به عهده داشتند از ابزارهای نامشروع استفاده می‌کردند یا آن که هم هدف آنان مقدس بود و هم در راه رسیدن به آن تنها از ابزارهای مشروع استفاده می‌کردند؟

در پاسخ باید گفت: سیره کلی همه انبیا این بوده است که هرگز برای هدف مقدس؛ یعنی، برای حق، از باطل استفاده نکرده‌اند.

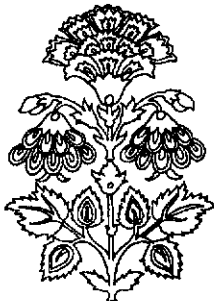
هیچ یک از پیامبران خدا برای پیشبرد هدف مقدس خود، از یک امر نامقدس استفاده نکرده است. ۱۱ انبیا هرگز هدف را توجیه‌گر وسیله نمی‌دانستند. سیاست موج سواری که مفهومی جز بازیگری و فریب ندارد، در مکتب انبیا که مروج صداقت بودند، محکوم و مردود بوده است.

همچنین سیاست نفع طلبی به زیان دیگران با آموزه‌های دینی که مشوق خدمت به دیگران و خودداری از زیان رساندن به مردم است، در تضاد است و هرکس که با تعالیم پیامبران الهی، به ویژه با برنامه‌های آیین اسلام آشنا



● در عصر ما زیرپا گذاشتن ارزش‌های اخلاقی، در میان زمامداران جهان عمومیت یافته و اختصاص به رهبران شرق یا غرب ندارد.

● طرفداران مکتب سیاسی ماکیاولی هرگونه دروغ و وعده‌های پوچ را به هنگام انتخابات و در راه رسیدن به قدرت مجاز می‌دانند و پس از رسیدن به قدرت، خود را پای‌بند وعده‌های خود به ملت و مردم نمی‌دانند.



باشد، این معنا را تصدیق می‌کند.

یک نمونه تاریخی از روش پیامبر

اسلام ﷺ

در سال‌های آخر دعوت و تبلیغ پیامبر اسلام ﷺ در مکه (سال دهم بعثت به بعد) حضرت، در موسم حج که قبائل مختلف جهت برگزاری حج، به مکه می‌آمدند، به محل اقامت آنان رفته، اسلام را بر آن‌ها عرضه نموده از آنان می‌خواست حمایت از او را بر عهده بگیرند. یک سال حضرت به محل چادرهای قبیله بنی عامر بن صعصعه تشریف برد و آنان را به اسلام دعوت کرد. شخصی از آنان به نام «بَيْحَرَةُ بْنُ فِرَاسٍ» در پاسخ حضرت گفت: «اگر ما با تو بیعت کردیم و خداوند تو را بر دشمنانت پیروز کرد و دین تو پیش رفت، قول می‌دهی که جانشینی تو از آن ما باشد؟»

حضرت فرمود: «این امر مربوط به خدا است و خدا این منصب را به هرکس که بخواهد واگذار می‌کند.»^{۱۲}

او پاسخ داد: «ما سینه خود را در راه تو در برابر عرب سپر قرار دهیم، و آن‌گاه که خدا تو را پیروز کرد، دیگری سود آن را ببرد! ما نیازی به دین تو نداریم!»^{۱۳}

این سند تاریخی علاوه بر این که الهی بودن جانشینی پیامبر را - چنان که شیعه عقیده دارد - اثبات می‌کند، نشان

می‌دهد که پیامبر اسلام ﷺ نخواست امری را به آنان وعده بدهد که از عهده او خارج است. در حالی که در آن سال‌ها، اسلام آوردن یک قبیله، موفقیت بسیار بزرگی برای آن حضرت بود و اگر او در این باب وعده‌ای به آنان می‌داد به سهولت می‌پذیرفتند، اما او چنین کاری نکرد. زیرا آن را خلاف اخلاق و صداقت می‌دانست اگر هر یک از رهبران و سیاستمداران بشری به جای آن حضرت بود، از این فرصت استفاده می‌کرد، گرچه بعدها خود را به آن پای‌بند نمی‌دانست! و این، یکی از مواردی است که در آن روش سیاسی انبیا از راه سیاستمداران دنیوی جدا می‌شود.

سیاست ماکیاولی معاویه

به جرأت می‌توان گفت در دوره حکومت علی علیه السلام سیاست اصولی و اخلاقی علی علیه السلام که در واقع همان روش پیامبر اسلام ﷺ بود - با سیاست ماکیاولی معاویه رو در رو قرار گرفته بود. معاویه تجسم عینی سیاست ماکیاولی در آن زمان بود و آنچه برای او اصل بود، رسیدن به قدرت و خلافت، و حفظ آن بود و در این راه از هرگونه ابزار نامشروع استفاده می‌کرد. در حالی که علی علیه السلام که خلیفه قانونی بود، در برابر توطئه‌های معاویه و دیگران هرگز حاضر نبود اصول





اخلاقی و ارزش‌های معنوی را زیر پا بگذارد و با این امر، موازنه قدرت را به نفع خویش رقم زند.

معاویه با تطمیع و تهدید افراد و رؤسای قبائل، و گاه با ازدواج و وصلت سیاسی، موافقت و طرفداری آنان را جلب می‌کرد و مخالفان خود را با هر طریق ممکن از سر راه خود برمی‌داشت. او به هیچ یک از اصول اخلاقی و تعهدهای خویش پایبند نبود و از دروغ و تهمت و شایعه‌سازی در راه مقاصد خود ابایی نداشت. که شرح آن‌ها در این بحث نمی‌گنجد اما خوب است چند نمونه از فضاحت‌های سیاسی او را یادآوری کنیم و سپس آن را با سیاست اصولی و اسلامی علی علیه السلام مقایسه کنیم. این نمونه‌ها گرچه مربوط به دوران پس از شهادت علی علیه السلام است که او میدان تاخت و تاز را برای خود کاملاً باز می‌دید، اما برای روشن ساختن ماهیت سیاست ماکیاولی او نمونه‌های بسیار گویا و روشنی است:

او پس از بستن پیمان صلح با امام مجتبی علیه السلام در اجتماع دو سپاه و در حضور هزاران نفر از مردم عراق و شام برفراز منبر نشست و به جای اعلام پایبندی خود به مفاد پیمان صلح، با طعنه و تحقیر، خطاب به عراقیان گفت: «من به خاطر این با شما نجنگیدم که

نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می‌دانم این‌ها را انجام می‌دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم!»

آن‌گاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته‌ام زیر پای‌های من است و هیچ ارزشی ندارد.»^{۱۴} اوج سیاست ضد ارزشی معاویه در جریان طرح ولیعهدی پسرش یزید به نمایش گذاشته شد. او برای ولیعهدی یزید که هم بدعت بزرگی بود (و خلافت اسلامی را تبدیل به نظام سلطنتی می‌کرد)، هم یزید، شخصاً فردی بسیار فاسد و آلوده بود، و هم بر خلاف پیمان صلح با امام حسن علیه السلام بود؛ تلاش‌ها کرد، پول‌ها خرج نمود، سفرها کرد، حيله‌ها و دسیسه‌های فراوانی به کار بست تا این امر را تثبیت کند. چند موردی که ذکر می‌شود از جمله شگردهای او در این زمینه است:

او به منظور اخذ بیعت برای ولیعهدی یزید، نامه‌ای به مروان بن حکم، والی مدینه نوشت و طی آن به او دستور داد از مردم مدینه بیعت بگیرد. مروان (که در باطن خود را شایسته این مقام می‌دانست) از این کار خودداری کرد و به معاویه نوشت: «اقوام شسا از این کار خودداری کردند، اینک

نظر خود را بنویس.» وقتی که معاویه نامه مروان را دریافت کرد، فهمید که این کار، کار خود مروان است، لذا او را برکنار کرد. مروان سخت ناراحت شد و با گروه انبوهی از خویشان خود رهسپار شام شد و با معاویه دیدار کرد. معاویه سخنان تندى به وی گفت و آن گاه برای جلب موافقت او ماهی هزار دینار برای او و ده هزار دینار برای بستگانش مقرر کرد.^{۱۵}

معاویه در این راه از هرگونه بذل و بخشش و واگذاری پست و مقام برای مخالفان، دریغ نداشت چنان که وقتی سعید پسر عثمان بن عفان (خلیفه سوم) در این زمینه به وی اعتراض کرد، استانداری خراسان را به وی محول نمود و خلعت و انعام به وی بخشید و تا یک فرسخ او را بدرقه کرد و به این وسیله دهن او را بست. و رضایتش را خرید.^{۱۶} معاویه در راستای تلاش‌های خود در این راه، عمال خود را در شهرها و می‌داشت که گروه‌هایی را به شام بفرستند تا به صورت نمایشی اعلام حمایت از ولیعهدی یزید بکنند.

یک سال هنگامی که نمایندگان شهرهای مختلف براساس همین برنامه‌ریزی وارد دمشق شده بودند، معاویه، رئیس پلیس خود ضحاک بن قیس را خواست و به وی گفت: «وقتی که

من بر فراز منبر نشستم و به سخنرانی پرداختم از من اجازه بگیر و بپاخیز و از یزید ستایش بکن و از من بخواه یزید را ولیعهد قرار دهم. آن گاه چهار نفر از درباریان خود را خواست و به آنان گفت: وقتی که ضحاک سخن گفت، به پا خیزید و پیشنهاد او را تأیید کنید.» آنان نیز به همین ترتیب عمل کردند.^{۱۷}

در این هنگام شخصی از قبيله «أزد» به پاخواست و با اشاره به معاویه گفت: «امیرالمؤمنین تو هستی، و وقتی که تو مردی، یزید است.» آن گاه دست به قبضه شمشیر خود برد و آن را برهنه ساخت و با اشاره به آن، گفت: «و هر کس قبول نکند این است!» معاویه گفت: «تو بهترین خطیبان هستی!»^{۱۸}

علی علیه السلام و سیاست: مصلحت اندیشی!
سیاست علی علیه السلام ادامه روش سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله و درست در نقطه مقابل سیاست معاویه، بود. او اصولاً خلافت و ریاست را «اصل» و «هدف» نمی‌دانست تا چه رسد به این که برای رسیدن به آن از ابزار غیراخلاقی استفاده کند یا نکند، از نظر او آنچه اصل بود، «عدالت»، «حق» و «احیای سیره پیامبر صلی الله علیه و آله» بود و خلافت، «ابزاری» برای این‌ها به شمار می‌رفت. علی علیه السلام خلافت و ریاست را - که امثال معاویه همه چیز را برای آن قربانی می‌کردند - از یک «کفش وصله‌دار» -





بی‌ارزش‌تر می‌دانست مگر آن که در پرتو آن حقی را زنده کند یا باطلی را از بین ببرد.^{۱۹}

اگر او پس از بیست و پنج سال، در پاسخ به خواست عمومی و اصرار و پافشاری امت اسلامی، خلافت را قبول کرد، به خاطر احساس «وظیفه» و انجام «تکلیف» بود که در اثر سیاست نادرست خلیفه قبلی پدید آمده بود، چنان که خود فرمود: «اگر نبود پیمانی که خداوند از عالمان گرفته است که در برابر پرخوری ضالمان و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، افسار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و پایان آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم، آن وقت [خوب] می‌فهمیدید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بز بی‌ارزش‌تر است.»^{۲۰}

اینک که دیدگاه علی علیه السلام در مورد خلافت و ریاست تا حدی روشن گردید، وقت آن رسیده است که صفحات تاریخ زندگی او را ورق بزنیم و نمونه‌های زنده‌ای از موضع‌گیری آن حضرت جهت نفی استفاده از ابزار غیراخلاقی در صحنه‌های سیاسی را ارائه کنیم، چه، این بخش، یکی از صفحات درخشان و جاوید زندگی پرافتخار او است:

موضع‌گیری تاریخی علی علیه السلام در شورای شش نفره

چنان که در منابع تاریخ اسلام آمده است، عمر بن خطاب، در بستر مرگ، یک شورای شش نفری (مرکب از: علی علیه السلام، طلحه، زبیر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص) تعیین کرد و وصیت نمود که پس از مرگ وی، آنان خلیفه بعدی را با اکثریت آراء از میان خود انتخاب کنند و سه روز برای این کار مهلت تعیین نمود. اعضای شورا، روز اول و دوم به نتیجه‌ای نرسیدند، روز سوم عبدالرحمن (که صحنه‌گردان سیاسی بود) پیشنهاد کرد سه نفر از آن جمع رأی خود را به سه نفر دیگر بدهند تا تصمیم‌گیری و انتخاب خلیفه آسانتر گردد. در این هنگام زبیر رأی خود را به علی علیه السلام داد، سعد وقاص به نفع عبدالرحمن کنار رفت، و طلحه به نفع عثمان کناره‌گیری کرد.^{۲۱} در نتیجه در صحنه رقابت برای احراز مقام خلافت سه نفر باقی ماندند که هر کدام دارای دو رأی بودند. (البته ترکیب شورا از ابتدا طوری طراحی شده بود که امکان کسب اکثریت آراء توسط علی علیه السلام به صورت طبیعی منتفی باشد. در این هنگام عبدالرحمن خطاب به علی علیه السلام گفت: با تو مشروط بر این که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنی و از روش شیخین پیروی نمائی بیعت می‌کنم. اگر علی علیه السلام مشروط عبدالرحمن (و از

آن جمله شرط سوم) را می‌پذیرفت، مسأله تمام بود و او به خلافت رسیده بود. به جای او هر رهبر سیاسی دنیوی بود، این کار را می‌کرد و قال قضیه را می‌کند و شرط و شروط را به نحوی حل می‌کرد اما او که کارهای شیخین را بدعت و خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می‌دانست، حاضر نشد شرط سوم را بپذیرد و گفت: «بیعت تو را می‌پذیرم مشروط بر این که به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و طبق اجتهاد و علم خود عمل نمایم.»^{۲۲}

عبدالرحمن به عثمان رو کرد و عین این پیشنهاد را به وی کرده و او همه را پذیرفت^{۲۳} و عبدالرحمن با او بیعت کرد و بدین ترتیب بود که عثمان به خلافت رسید اما علاوه بر هیچ یک از شروط پایبند نبود!

ابقای معاویه در حکمرانی، هرگز!

خلیفه دوم و سوم) به عنوان استاندار، حکمرانی می‌کرد. او در اواخر خلافت عثمان قدرت زیادی پیدا کرده بود و به گفته برخی از تحلیل‌گران در تاریخ اسلام، مرد نیرومند صحنه سیاست و خلافت کشور اسلامی بود، و عثمان در مدینه، خلیفه تشریفاتی بیش نبود.^{۲۴}

از طرف دیگر، عثمان در اثر شورش مسلمانان بر ضد وی کشته شد، و معاویه در حالی که می‌توانست از عثمان حمایت و از کشته شدن او جلوگیری کند، هیچ اقدام جدی نکرد و تنها برای بهره‌برداری سیاسی به برخی از اقدامات نمایشی اکتفا کرد.^{۲۵}

پس از قتل عثمان به بهانه خونخواهی عثمان، مردم شام را بر ضد حکومت نوپای علی رضی الله عنه تحریک کرد. از طرف دیگر چون یکی از عوامل

● هیچ یک از پیامبران خدا برای پیشبرد هدف مقدس خود، از

یک امر نا مقدس استفاده نکرده است. انبیا هرگز هدف

توجیه‌گر وسیله نمی‌دانستند. سیاست موج سواری در مکتب

انبیا که مروج صداقت بودند، محکوم است

زمانی که علی رضی الله عنه به خلافت رسید، مدت هفده سال بود که معاویه در منطقه زرخیز و ثروتمند شام (از طرف

مهم نارضایتی مردم از عثمان، والیان و نمایندگان فاسد و ظالم او همچون معاویه بود. علی رضی الله عنه در نخستین





روزهای خلافتش تصمیم به برکناری والیان سابق، و تعیین کارگزاران صالح گرفت. مغیره بن شعبه که یکی از سیاستمداران چهارگانه عرب در آن روزگار بود، براساس مصلحت اندیشی سیاسی به علی رضی الله عنه پیشنهاد ابقای یک ساله نمایندگان عثمان را کرد و گفت: «مصلحت این است که فرمانداران عثمان را یک سال در مقام خود ابقا کنی و هنگامی که از مردم برای تو بیعت گرفتند و فرمانروایی تو بر قلمرو کشور اسلامی، از خاور تا باختر، مسلم گردید و کاملاً بر اوضاع مملکت مسلط شدی، آن گاه هرکس را خواستی عزل کن و هرکس را خواستی بر مقام خود باقی بگذار.» امام رضی الله عنه در پاسخ او گفت:

«وَاللَّهِ لَا أَدَاهُنْ فِي دِينِي وَلَا أُعْطِيَ الدُّنْيَى فِي أَمْرِي؛ به خدا سوگند من در دینم سازشکاری نمی‌کنم و امور مملکت را به دست افراد پست نمی‌سپارم.»

مغیره گفت: «اکنون که سخن مرا درباره تمام فرمانداران عثمان نمی‌پذیری، حداقل با معاویه مذاکره کن تا وی از مردم شام برای تو بیعت بگیرد و سپس، با فراغ بال و اطمینان خاطر، معاویه را از مقامش عزل کن.» امام رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند دو روز هم اجازه نمی‌دهم که معاویه بر جان و مال مردم مسلط باشد.»^{۲۶} گرچه شواهد نشان می‌دهد که مغیره

در این پیشنهاد حسن نیت^{۲۷} نداشت اما پاسخ قاطع امام، نشان داد که او هرگز حاضر نیست حقیقت را فدای مصلحت کند.^{۲۸}

آیا برای پیروزی، پلی از ستم بسازم؟

در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر وقت غنائمی در جنگ‌ها نصیب رزمندگان اسلام می‌شد، حضرت آن را در میان آنان به تساوی تقسیم می‌کرد. ابوبکر نیز در مدت خلافتش از این روش پیروی می‌نمود. اما در زمان خلافت عمر بن خطاب در اثر فتوحات زیاد، اموال و غنائم فراوانی به مدینه سرازیر شد و او تصمیم گرفت دفتر مقرری ثابت از بیت‌المال برای مسلمانان تأسیس کند. با تأسیس این دفتر، عمر روش تساوی را زیر پا گذاشت و مقرری را با تبعیض در میان عرب و عجم، مهاجر و انصار، قریش و غیر قریش و ... پرداخت و عملاً روش طبقاتی و امتیازهای انحصاری را در جامعه اسلامی پدید آورد.^{۲۹}

پس از عمر، عثمان نیز که بذل و بخشش‌های کلان و بی حساب به خویشانش (بنی امیه) می‌کرد، تبعیض و امتیازهای بی جهت را به اوج رساند. پس از قتل عثمان که علی رضی الله عنه به اتفاق آرای امت اسلامی، زمام امور مسلمانان را در دست گرفت، از جمله اصلاحاتی که در نظر داشت اجرا کند، لغو امتیازهای گذشته و اجرای تساوی

موجب سرافکندگی وی می‌گردد.^{۲۰}

آیا معاویه سیاستمدار تر از علی علیه السلام بود؟

برخی از دانشمندان غربی و شرقی گمان کرده‌اند معاویه زیرک‌تر و سیاستمدار تر از علی علیه السلام بوده است. گویا آنان چرخش اوضاع به نفع معاویه را در نظر گرفته و یا سیاست را به مفهوم ماکیاولی آن تفسیر کرده‌اند. این شبهه در زمان خود امام نیز مطرح بوده است، از این رو امام با شنیدن این گونه سخنان، این شبهه را رد کرد و فرمود:

«سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدار تر نیست اما او نیرنگ می‌زند و مرتکب انواع گناه می‌شود. اگر نیرنگ نساهاسته و ناپسند نبود، من سیاستمدار ترین مردم بودم. ولی هر نیرنگی گناه است و هر گناهی یک نوع کفر است. در قیامت، هر غدار و مکاری پرچم خاصی دارد که به آن وسیله شناخته می‌شود. به خدا سوگند من با کید و مکر اغفال نمی‌شوم و در رویارویی با شدائد ناتوان نمی‌گردم.»^{۲۱}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- دکتر بازارگاد، بهاء الدین، تاریخ فلسفه سیاسی، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۴۳۳.
- ۲- دیوید شوپ، لنین بدون نقاب، ترجمه محمد بامداد، ص ۶۵.
- ۳- همان کتاب، ص ۱۷۵.
- ۴- فالامی، راورینا، مصاحبه با تاریخ، ترجمه پیروز ملکی، ص ۲۲۸.
- ۵- روزنامه کیهان تا شماره ۱۵۵۲۹،

در تقسیم بیت‌المال بود. در حالی که اجرای این برنامه در آن شرائط دشواری‌هایی داشت، به ویژه آن که معاویه با خرید سران و شیوخ قبائل و رؤسای متنفذ، با زر و سیم و عطیه‌های کلان، مردم را به سوی خود جلب می‌کرد.

با توجه به این اوضاع، برخی از یاران امام پیشنهاد کردند که از همان آغاز کار، این همه روی تساوی تکیه نکند و رضایت چهره‌های مشهور، بزرگان و سران قبایل را با اعطای مقدار بیشتری از بیت‌المال جلب کند و پس از استقرار حکومت، برنامه تساوی را اجرا کند. امام در پاسخ این پیشنهاد فرمود:

«آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنم، استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم. اگر اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنان تقسیم می‌کردم تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است (و متعلق به بیت المال). آگاه باشید بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است. این کار ممکن است در دنیا باعث سربلندی انجام دهنده آن شود ولی در آخرت





- مورخ ۷۴/۱۰/۳.
- ۶- روزنامه کیهان، مورخ ۷۵/۴/۱۱، صفحه ۳.
- ۷- قاسمی، ابوالفضل، هزار ماه سیاه یا فجایع تاریخی امویان، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۸.
- ۸- برای آگاهی بیشتر از افکار ابن فیلسوف رجوع شود به کتاب: تاریخ فلسفه سیاسی، تألیف دکتر بازارگاد، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۹- برای آگاهی بیشتر از افکار و عقاید ابن فیلسوف رجوع شود به کتاب تاریخ فلسفه سیاسی، تألیف دکتر بازارگاد، ج ۱، ص ۲۵۲.
- ۱۰- قاسمی، هزار ماه سیاه یا فجایع تاریخی امویان، ص ۳۶-۳۷.
- ۱۱- (شهید) مطهری، مرتضی، سیره نبوی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۱، ص ۵۴ و ۵۸.
- ۱۲- الأمر الی الله بضعه حیث یشاء.
- ۱۳- ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا (و دیگران)، قاهره، مطبعة مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۵۵ هـ، ج ۲، ص ۶۶- محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت دار القاموس الحدیث، ج ۲، ص ۲۳۲- مرتضی العاملی، سیدجعفر، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ۱۴۰۳ هـ ج ۲، ص ۱۷۶- ابن کثیر، مشابه چنین گفت و گو و پیشنهاد را مابین پیامبر اسلام و قبیلۀ یمنی کننده در مراسم حج نقل می کند. ر.ک: البدایة و النهایة، ط ۱، بیروت، مکتبه المعارف، ج ۳، ص ۱۴۰.
- ۱۴- شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبه بصیرتی، ص ۱۹۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط ۱، قاهره، دارالاحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ هـ ج ۱۶، ص ۱۵؛ ابوالفرج الأصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المکتبه الحیدریة، ۱۳۸۵ هـ، ص ۴۵.
- ۱۵- دینوری، ابن قتیبہ، الامامة و السیاسة، ط ۳، قاهره، مکتبه و مطبعة مصطفى الحلبي، ۱۳۸۲ هـ ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۷.
- ۱۶- دینوری، همان، ص ۱۹۱.
- ۱۷- دینوری، همان، ص ۱۶۵-۱۷۰.
- ۱۸- مسعودی، علی بن حسین، بیروت، دار الأندلس، ج ۳، ص ۲۸.
- ۱۹- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبة ۳۳.
- ۲۰- نهج البلاغه، خطبة ۳.
- ۲۱- البته کنار رفتن هر کدام از سه نفر به نفع دیگری، براساس قوم و خویشی و تعصب قبیلگی و حب و بغض های شخصی و گروهی بود چنان که امام در این باره فرمود: «... ففنی رجل منهم لضغنه و مال الآخر لعهدہ مع هن و هن» (نهج البلاغه، خطبة ۳).
- ۲۲- البته این ایراد به عبدالرحمن وارد است که چرا روش دو خلیفه قبلی را به صورت شرط مستقل مطرح کرد، زیرا اگر روش آنان مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر بود، نمی بایست به عنوان شرط جداگانه طرح شود، و اگر بر خلاف آن دو بود، مشروعیت نداشت و باز صحیح نبود به صورت شرط ذکر شود. به نظر می رسد عبدالرحمن (که شوهر خواهر عثمان بود) می خواست عثمان به قدرت برسد، و عمداً این شرط را پیش کشید زیرا با شناختی که از علی علیه السلام داشت می دانست او را نخواهد پذیرفت. ضمناً این پیشنهاد را به علی علیه السلام کرد که شایعه طرفداری از عثمان در بین نباشد.
- ۲۳- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۸.
- ۲۴- دکتر علی الوردی، نقش وعظا در اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، ص ۱۶۵.
- ۲۵- ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۶، ص ۱۵۴؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحیدریة، ۱۳۸۴ هـ، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۱۶۰.
- ۲۷- طبری، همان، ص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۲۸- البته برخی از محققان و تحلیل گران معاصر، اثبات کرده اند که از نظر ارزیابی اوضاع اجتماعی و سیاسی نیز ابقای معاویه درست نبود و به ثبات اوضاع کمک نمی کرد، گرچه حضرت روی این قسمت تکیه نکرد. ر.ک: فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، چاپ اول، انتشارات صحیفه، ۱۳۶۸، ص ۳۵۲.
- ۲۹- ابن ابی الحدید، همان، ج ۸، ص ۱۱۱.
- ۳۰- نهج البلاغه، خطبة ۱۲۶.
- ۳۱- همان، تحقیق صبحی صالح، خطبة ۲۰۰، ابن ابی الحدید در شرح این خطبه، توضیح و تحلیل جالبی پیرامون تفاوت سیاست امیرمؤمنان علیه السلام و معاویه دارد.